

افتادن
۴۲۴ قدم خاطره

افتادن

۴۲۴ قدم خاطره

دیوگو مایناردی

ترجمه‌ی محمدرضا فرزاد

سرشناسه: مایناردی، دیوگو
عنوان و نام پدیدآور: افتادن، ۴۲۴ قدم خاطره / دیوگو مایناردی / ترجمه‌ی محمدرضا فرزاد
مشخصات نشر: تهران: نشر چشمه، ۱۴۰۴
مشخصات ظاهری: ۱۷۳ ص
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۱۴۸۲-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع:
موضوع:
رده‌بندی کنگره:
رده‌بندی دیویی:
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:
اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیبا

دفتر مرکزی خانواده‌ی فرهنگی چشمه

تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتاب‌فروشی چشمه‌ی کریم‌خان

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نیش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی چشمه‌ی کورش

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نیش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتاب‌فروشی چشمه‌ی کارگر

تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳

کتاب‌فروشی چشمه‌ی دانشگاه

تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی دانشگاه تهران، بین فخر رازی و دانشگاه، پلاک ۱۲۰۶. تلفن: ۶۶۴۷۹۴۷۰

کتاب‌فروشی چشمه‌ی جم

تهران، نیاوران، جماران، مجتمع تجاری جم‌سنتر، طبقه‌ی دوم، پلاک ۱۱. تلفن: ۲۶۴۵۰۸۷۲

کتاب‌فروشی چشمه‌ی بابل

بابل، خیابان مدرس، نیش مدرس ۲۱، مرکز خرید پلازا، طبقه‌ی سوم، واحد ۳۱۱. تلفن: ۲ - ۴۴۴۲۳۰۷۱ (۰۱۱)

کتاب‌فروشی چشمه‌ی دلشدگان

مشهد، بولوار وکیل آباد، بین وکیل آباد ۱۸ و ۲۰ (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۳۸۶۷۸۵۸۷ (۰۵۱)

کتاب‌فروشی چشمه‌ی دلشدگان آرمیناژ

مشهد، بولوار وکیل آباد، بولوار هفت‌تیر، مجتمع تجاری آرمیناژ، طبقه‌ی سوم.

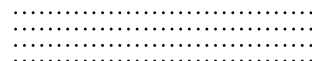
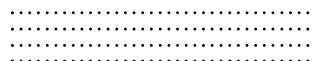
کتاب‌فروشی چشمه‌ی رشت

رشت، خیابان معلم، میدان سرکل، ابتدای کوچه‌ی هفدهم. تلفن: ۲۱۴۹۸۴۸۹ (۰۹۰)

کتاب‌فروشی چشمه‌ی البرز

کرج، عظیمیه، بولوار شریعتی، مرکز تجاری فرهنگی مهرادمال، طبقه‌ی پنجم. تلفن: ۳۵۷۷۷۵۰۱ (۰۲۶)

تلفن پخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲



افتادن

۴۲۴ قدم خاطره

دیوگو مایناردی

ترجمه‌ی محمدرضا فرزاد

ویراستار:

مدیر هنری: فواد فراهانی

صفحه‌آرا:

همکاران آماده‌سازی:

ناظر تولید:

چاپ: نسیم

تراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۴، تهران

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هر گونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازتی کتبی ناشر است.

• • •

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۱-۱۴۸۲-۶

نشر چشمه: ناشر ادبیات خانوادگی فرهنگی چشمه

مقدمه

...

کتابی که خواهید خواند زندگی‌نگاره‌ی پدری است که فرزندش مبتلا به فلج مغزی است، پرتوی پسر کم‌توانی که چراغ راه پدر می‌شود، و کتابچه‌ی راهنمایی است در علم افتادن و چگونه برخاستن، یعنی همان تجربه‌ی معمول و مکرر زندگی. اگر زندگی را به‌درستی نوسان سینوسی دوره‌های سختی و آسودگی بدانیم، اگر به تجربه آموخته باشیم که از پس هر سیاهی سفیدی است و «ان مع العسر یسر»، این کتاب نه سرگذشت کس یا کسانی که سرگذشت زندگی است. پسرک برای اولین بار چند قدمی برمی‌دارد، اما سکندری می‌خورد و، به محض آن که نقش زمین می‌شود، می‌زند زیر خنده؛ خنده‌ای مستانه، قهقهه‌ای ملکوتی. گریه نمی‌کند، درد نمی‌کشد، بلکه غش و ریسه می‌رود و پدر فکر می‌کند کاش من، کاش ما همه می‌توانستیم همچون این کودک کم‌توان سقوط کنیم و به سقوط خود بخندیم، بیفتیم و برخیزیم. چه

...

توان سترگی! قرار بوده پدر به پسرک علیل خود رسم راه رفتن بیاموزد که قاعده دیگر می‌شود. پدر از پسر می‌آموزد. افتادن کتاب بی‌نهایت الهام‌بخشی است؛ هم برای کسی که در اطرافش کودکی از این دست دارد، هم برای همه‌ی ما تا ببینیم چه قدر کم‌توان ایم. چه قدر می‌توانیم از آن که ناتوانش یافته‌ایم اتفاقاً درس قدرت و توانایی بیاموزیم. افتادن آموزنده است. یاد می‌دهد که جانب کرامت انسان را بگیریم، خوار نینگاریم و بر زمین خدا سفت راه نرویم. یاد می‌دهد که گاه درس زندگی را از کسی باید آموخت که به‌اشتباه زندگی را از او دریغ شده می‌پنداریم.

این حکایت واقعی دیوگو مایناردی، نویسنده‌ی کتاب زیبای افتادن، است؛ نویسنده‌ای همواره دو پاره میان دو دنیا، بین ریو دو ژانیرو و ونیز، میان شور و حرارت امریکای جنوبی و شک و تیره‌اندیشی اروپا. او در ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۲ در ریو دو ژانیرو برزیل به دنیا می‌آید. چهارده سالی در ونیز زندگی می‌کند و از آن پس به‌تناوب بین این شهر و زادگاهش ریو در رفت‌وآمد است. همین دوگانگی و دوهوایی بعدتر به ویژگی اصلی نوشته‌هایش بدل می‌شود. قبل از زندگی مجدد در ونیز، یک سالی در مدرسه‌ی اقتصاد لندن درس می‌خواند و آن را نیمه‌کاره رها می‌کند. نویسندگی را با روزنامه‌نگاری شروع می‌کند. در مجلات مهم ایتالیایی می‌نویسد؛ از جمله اسپرسو. در همین دوره‌ی اقامت در ونیز هم‌چنان ستونی در هفته‌نامه‌ی وژای برزیل دارد. بعدها در ستون‌های مطبوعاتی‌اش به‌شدت به مواضع حزب حاکم کارگر، به‌ویژه لولا رئیس‌جمهور سابق این کشور، می‌تازد. همکاری بحث‌برانگیزش با

این نشریه را از سال ۱۹۹۹ با نوشتن نقدهای ادبی و هنری آغاز می‌کند، اما پس از سه سال تغییر رویه می‌دهد و به نقد سیاست‌های جاری می‌پردازد. او هنوز در سمت مجری برنامه‌های یک شبکه‌ی خبری خصوصی در برزیل مشغول به کار است. مایناردی همواره از منتقدان سرسخت سیاست مردان برزیلی به شمار می‌رفته و به همین سبب بارها به دلیل شکایات حقوقی آنان پایش به دادگاه باز شده است. نوشته‌های مطبوعاتی‌اش عمدتاً تند و گزنده و بی‌پروایند. همه را از دم تیغ می‌گذرانند. همین صراحت موجب شده تا طرف‌داران و دشمنان بسیاری در برزیل و ایتالیا داشته باشد. برخی او را ستایش می‌کنند چون حرف‌هایی می‌زند که دیگران نمی‌زنند، برخی هم او را چهره‌ای منفور می‌دانند چون همین حرف‌ها به نفع‌شان نیست.

پس از چندی روزنامه‌نگاری، اولین کتابش را با نام مالتوس (۱۹۸۹) منتشر و جایزه‌ی ادبی معتبر ژابوتی را از آن خود می‌کند. دومین کتابش شرحی در ادبیات و اساطیر مناطق خشک و قحطی‌زده‌ی برزیل موسوم به چندضلعی خشک‌سالان است. پس از آن چندین کتاب دیگر منتشر می‌کند که از آن جمله می‌توان به مجمع‌الجزایر (۱۹۹۲)، علیه برزیل (۱۹۹۸) و لگدها و سیلی‌ها (۲۰۰۴) اشاره کرد. اما نقطه‌ی درخشان کارنامه‌ی ادبی او در سال ۲۰۱۲ با نگارش مموآر افتادن رقم می‌خورد. کتاب را در ایتالیا منتشر می‌کند و به‌سرعت با تحسین عموم مخاطبان و منتقدان ادبی روبه‌رو می‌شود؛ کتابی با فرمی بدیع و قطعه‌قطعه که شباهتی به زندگی‌نگاره‌های معمول ندارد. درعین حال آن را می‌توان جستار روایی پاره‌پاره‌ای دانست با انبوهی

گزين گويه و اطلاعات بديع تاريخي.

کتاب از صدها بخش کوتاه تشکیل شده و هر بخش همچون یادداشتی روزانه است: چند جمله، یک تصویر، یک خاطره. اما همین پاره روایت‌ها، کنار هم که قرار می‌گیرند، تصویر کاملی از یک زندگی می‌سازند؛ زندگی‌ای که پر از افتادن و برخاستن است. مایناردی در این کتاب نقاب روزنامه‌نگار تندرو را کنار می‌گذارد. این جا نه به سیاست حمله می‌کند، نه هنرمندان را نقد می‌کند. پسر او هنگام تولد، به سبب خطای پزشکی، دچار آسیب مغزی می‌شود و همین اتفاق ساده سرنوشت او و خانواده‌اش را برای همیشه تغییر می‌دهد. مایناردی در افتادن از همین تجربه می‌نویسد؛ تجربه‌ی پدری که ناگهان با جهانی تازه روبه‌رو می‌شود، جهانی پر از ترس، امید، خشم و عشق. بخش بزرگی از کتاب در ونیز می‌گذرد؛ شهری که خود نمادی از پایداری و سقوط است؛ شهری روی آب، همیشه در خطر فرورفتن، اما همچنان پابرجا. انگار مایناردی عمداً این شهر را انتخاب کرده تا داستان پسرش را بر آبی لرزان بنا کند. ونیز با پل‌ها و کانال‌هایش تصویر پس‌زمینه‌ی تمام این سقوط‌ها و برخاستن‌هاست. ویژگی اصلی افتادن صداقت و صراحت آن است. مایناردی چیزی را پنهان نمی‌کند. از لحظه‌های خشم می‌گوید، از ناامیدی، حتی از لحظاتی که احساس می‌کرده همه چیز برایش تمام شده، با این حال همچنان در همه چیز بارقه‌ای از امید می‌بیند؛ امیدی که نه در حرف و شعار که در تجربه‌ی زیسته ریشه دارد.

افتادن تلخ است و شیرین. طناز است و بی‌اعصاب. موجز و

صريح و بی‌تعارف. گاهی سرد و خشن است و گاهی گرم و حتی احساساتی و همین ترکیب آن را به شدت صادقانه و به‌یادماندنی کرده است. افتادن به چندین زبان ترجمه شده و خوانندگان بسیاری را در اقصی نقاط دنیا تحت‌تأثیر قرار داده است، چرا که یادآور تجربه‌ی شخصی همگان است؛ یادآور لحظه‌هایی در زندگی که افتاده‌ایم، شکسته‌ایم و باز برخاسته‌ایم.

..... ۱
تیتو مبتلا به فلج مغزی است.

..... ۲
مقصر فلج مغزی تیتورا پی‌یترو لمباردو می‌دانم.
پی‌یترو لمباردو در ۱۴۸۹ مدرسه‌ی عالی سن‌مارکو را طراحی کرد
و همین مدرسه‌ی عالی سن‌مارکو به طراحی پی‌یترو لمباردو بود که
باعث فلج مغزی تیتو شد.

..... ۳
در سی‌ام سپتامبر ۲۰۰۰، من و زنم راهی بیمارستان ونیز در میدان
ساتتی جووانی اپائولو شدیم. پسرمان همان روز به دنیا آمد. اسم زنم
آنا است و اسم پسر، بله درست است، تیتو.

به سانتی جوانی اپائولو که رسیدیم، کنار مجسمه‌ی بارتولومئو کولتونی، آنا گفت: «من خیلی نگران زایمانم.»

در چند هفته‌ای که پشت سر گذاشته بودیم هم از چنین ترسی گفته بود، چون بیمارستان ونیز که حالا داشت پیش روی مان عرض اندام می‌کرد به خطاهای پزشکی اش مشهور بود.

لحظه‌ای نمای بیرونی اش را ورنانداز کردم.

بیمارستان ونیز در سال ۱۸۰۸ به صحن مدرسه‌ی عالی سن مارکو ضمیمه شد. نمای عمارت، که آن را هم لمباردو در سال ۱۴۸۹ طراحی کرده بود، شد ورودی اصلی بیمارستان.

گفتم: «آدم نمای به این خوشگلی رو که می‌بینه می‌گه بچه‌م کج و کوله هم شد، شد.»

۴

بیمارستان ونیز در جریان زایمان تیتو مرتکب خطایی شد. همین خطا باعث فلج مغزی اش شد.

۵

ازرا پاوند در الفبای خواندن می‌نویسد: «همین اندک تزئیناتی که پی‌یترو لمباردو به کار بسته... از همه‌ی مجسمه‌ها و تندیس‌هایی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۹۵۰ در ایتالیا ساخته شد ارزشمندتر است.»

من پام را از ازرا پاوند هم جلوتر گذاشتم. حرفی را که حین رفتن

توی بحر نمای مدرسه‌ی عالی سن مارکو به زخم زدم می‌شود این طور هم تفسیر کرد: «پی‌یترو لمباردو از فلج مغزی پسر م هم برایم مهم‌تر است.»

۶



۷

در عکس، کلیسای سانتی جوانی اپائولو دیده می‌شود.

این نقاشی را آنتونیو کانال یا کانالتو کشیده؛ به تاریخ ۱۷۲۵.

آنا و من سر راه مان به مدرسه‌ی عالی سن مارکو، ورودی بیمارستان ونیز که تیتو در آن به دنیا آمد، مثل دو قلوهای سیامی چسبیده بودیم به هم؛ ایستاده بودیم کنار مجسمه‌ی بارتولومئو کولتونی.

..... ۸

چه شد که عاقبتِ کارم به نقاشی ای از کانالتو کشید؟

من همیشه آن جا بوده‌ام و همیشه هم خواهم بود. نقاشی کانالتو طالع‌نامه‌ی شخصی من است؛ ثبت‌کننده‌ی لحظه‌ای که سرنوشت من در آن آشکار شد. از روز تولد تیتو، در سی‌ام سپتامبر ۲۰۰۰، شده‌ام مردی مینیاتوری، بی‌چهره و هویت، انگار در نقاشی کانالتو هستم. تنها مشخصه‌ی من پدر بودن است. من مردی هستم که تا ابد زنش را تا زایمان پسرش همراهی می‌کند، همین و تمام. من پدر تیتو‌ام و تنها دلیل بودنم تیتو است.

..... ۹

ازرا پاوند، هم در الفبای خواندن و هم در کانتوها، به تمجید از پی‌یترو لُمباردو پرداخته؛ مشخصاً در کانتوِ چهل و پنجم که «با اوزورا» نام دارد.

مصراع ۲۸ - ۲۷:

... پی‌یترو لُمباردو آمد

بی‌اوزورا.

..... ۱۰

اوزوری^۱، به اعتقاد ازرا پاوند، «گناهی بود در حق طبیعت». در اوزورا نیرویی بود که بشر را تباه می‌کرد و هنر را از شکوفایی باز می‌داشت.

۱. usury؛ رباخواری در دین یهود.

در کانتوِ چهل و پنجم، پی‌یترو لُمباردو مظهر زیبایی هنر است. شری که اوزورا تجسم آن است ناتوان از رقم زدن خیری است که معماری پی‌یترو لُمباردو تجسم آن است.

پیش از زایمان، حین تماشای مدرسه‌ی عالی سن مارکو، من هم گرفتار همان زیبایی پرستی احمقانه‌ی ازرا پاوند بودم.

بیمارستان و نیز به خطاهای پزشکی اش مشهور بود. من به جای آن‌که به بیمارستانی مطمئن‌تر در مِستره یا پادوآ بروم فقط درباره‌ی احتمال تولد بچه‌ای کج‌وکوله مزه پراندم، همین و بس.

در ذهنم هنر بی‌عیب و نقص پی‌یترو لُمباردو را به زایمانی به همان میزان بی‌عیب و نقص پیوند می‌زدم، چون فکر می‌کردم خیری که معماری پی‌یترو لُمباردو تجسم آن است نمی‌تواند موجد شری باشد که زایمانی ناشیانه تجسم آن بود.

..... ۱۱

ازرا پاوند در مصراع چهل و دوم از کانتوِ چهل و پنجم می‌نویسد: «اوزورا کودک را در زهدان به قتل می‌رساند.»

آن که تیتورا در زهدان خفه کرد و کمابیش به قتل رساند کسی نبود جز پی‌یترو لُمباردو، قهرمان همان مصراع‌های ازرا پاوند.

..... ۱۲

از ازرا پاوند تا ایکس باکس.

دزموند مایلز، قهرمان بازی ویدیویی طریقت قاتلان ۲، در زمان

به عقب می‌رود و هویت نجیب‌زاده‌ای ایتالیایی در اواخر قرن پانزدهم، اتریو اودیتوره د فیرنتزه، را به خود می‌گیرد که تمام ونیز را به قصد کشتن قاتلانی که پدرش را خفه کرده و به قتل رسانده بودند زیر پا می‌گذارد. یکی از جاهایی که ناگزیر باید از آن بگذرد مدرسه‌ی عالی سن مارکو است.

من دزموند مایلز عرصه‌ی فلج مغزی‌ام. همچون اتریو اودیتوره د فیرنتزه، به ونیز اواخر قرن پانزدهم برمی‌گردم و مدرسه‌ی عالی سن مارکو را در جست‌وجوی سرنخی زیر پا می‌گذارم که مرا به قاتلان تیتو خفه‌شده‌ام برساند.



۱۴
در عکس، اتریو اودیتوره د فیرنتزه، بیرون مدرسه‌ی عالی سن مارکو، مهبای نابود کردن دشمنانش دیده می‌شود.
سرنخ‌هایی را که به شما اجازه‌ی ادامه‌ی بازی می‌دهد (دکمه‌ی «وای» را بزنید تا در حالت دید عقاب قرار بگیرید) می‌توانید پشت طاق‌نمای فوقانی پیدا کنید.

۱۵
جان راسکین در سنگ‌های ونیز می‌نویسد: «دو بنا در ونیز که در این سبک از همه ناب‌تر و پیراسته‌ترند کلیسای کوچک میراکولی و مدرسه‌ی سن مارکو هستند.»

پیش‌تر گفتم که مدرسه‌ی عالی سن مارکو را پی‌یترو لمباردو طراحی کرده. حالا این را هم بگویم که کلیسای میراکولی را هم ایشان طراحی کرده است.

اگر قرار است پی‌یترو لمباردو را مقصر فلج مغزی تیتو بدانم، باید به همان نسبت جان راسکین را هم در این قضیه مقصر بشناسم؛ کسی که تمام سرنخ‌های لازم برای تفسیر معماری پی‌یترو لمباردو را در اختیارم گذاشته. درست چند لحظه قبل از ورود به بیمارستان ونیز، همچنان که ایستاده بودم به غور در مدرسه‌ی عالی سن مارکو، در آن چیزی دیدم که جان راسکین پیش از من آن را دیده بود.